

در خیر آباد بطواف روضه منوره <sup>مخدوم</sup> شیخ سعد قدس سره و  
 ملاقات شیخ الهدیه که خایفند شیخ <sup>(۲)</sup> صوفیست قدس الله سره الاصفی  
 یا در گویامو بتقریب آشنائی قاضی مبارک گویاموی که از سریدان  
 صادق الاعتقاد شیخ و صاحب کمال متشرع و متروع و صاحب دولتی  
 عظیم و شیخ را در ابتدای حال طالب علمی در خانقاه پدرش جذب  
 دریافته تا فتح پور بعد از مرور ده روز بدیدن شیخ عبد الغنی ( که او  
 نیز از اعظم مشایخ معروف بود و شانی عالی داشت ) بطریق سیر  
 قدم رنجه میفرمود و هرگاه در خانقاه شیخ الهدیه و غیره میرمید  
 یکروپیه یا یک تنگه یا تحفه دیگر بموجب تهادت حاجبوا از دنیا  
 میگذرانید و حالتی دست میداد چنان شنیده شد که کتاب فصوص  
 الحکم را از دست شیخ ابو الفتح داد شیخ الهدیه که حالا قائم مقام  
 پدر بزرگوار بر مجاهد مشیخت استقرار دارد کشیده گرفته و کتاب  
 دیگر بوی داده که این را مطالعه کنید - و مدارش در عبادات و  
 معاملات بر کتاب احیاء العلوم و عوارف و رهالک مکیه و اداب  
 المریدین و امثال آن بود و پیش از نماز جمعه نماز پیشین را  
 بجماعت میگذارد و بعد ازان جمعه را - در خطبه اصلا مدح پادشاهان  
 نبود و فرض جمعه را دیدم که روزی کفش پوشیده ادا کرد و فرمود  
 که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نماز کفش پوشیده  
 گذارده اند - وقتی از اوقات طالب علمی خواست که از کتاب کافیه  
 بیمن و تبرک عقبی بگیرد و شیخ اغماص میفرمود بعد از مبالغه

و الحاح بسیار جواب داد که چیزی از علوم دین بخوان ار گفت  
 که این کتاب هم از علوم دینی است که موقوف علیه است از روی  
 حرارت جذبه فرمود که چگونه موقوف علیه علم دین باشد کتابی  
 که اول بحثی که در آن کرده اند این است که مصنف حمد خدای  
 عز و جل را در خطبه ترک داده از جهت کسر نفس - او سرید بر  
 سبیل ندرت گرفتگی و شغل نگفتی و تلقین نکردی و از جمله  
 برگزیدگان او شیخ حاتم گویاموی بود که او را از ملک طلبه علم که  
 در خانقاه قاضی مبارک بودند انتزاع نموده با خود همراه گرفته بود  
 بجهت تسلی خاطر گاهی سبقتی بار میگفت و گاهی او را کتابی  
 میداد و مشغولیهایی دیگر میفرمود تا با خود رام ساخت و گاهی  
 دستاری و کفشی و جامه می بخشید و قاضی و طالبان دیگر چون  
 این عذایات می دیدند بر شیخ غبطه می بردند حضرت شیخ  
 متفوس شده میفرمود که چه توان کرد خدای تعالی این چنین  
 خواسته که حاتم را باین نامرادی و جامه پاره و کفش کهنه از فلاحیت  
 نصیبه کرامت فرماید و جذب تمام و تصرف مالا کلام دارو چنان  
 کرد که در اندک مدت کار او بالائی گرفت و خطاب شیخ در بیان  
 حقایق و معارف الهی انحصار بر او داشت و درین میان هبوط و صعود  
 و زلات و ابتلاهای گوناگون هم شیخ حاتم را روی نمود و در همان  
 نزدیکی که امتحاق خلافت و وراثت پیدا کرده بود سفر آخرت  
 گزید و شیخ بارها بعد ازان بر زبان مبارک میفراند که یک بنده  
 خدا بود که گاهی سخن خدا یاد میکردم و می فهمید حالا که او  
 نماند بکه گویم و در ایامیکه جامع این مندرج بملازمت شیخ

پدرومت شیخ عبد الرزاق که هم خمر هوردا ایشان و هم خمر بوده در اکثر اوقات مخاطب بود و گاه گاهی بر سبیل قدرت باشیخ محمد نیز که خلف صدتعت و حالا مجادۀ خلافت بوجود او آمده است متوجه بودند و چون محمد حسین خان مرحوم که شمه از احوال او رقمزده کلک وقایع نگار گشته از ادات بحضرت شیخ داشت و فقیر را با او جهة و رابطه بود که بتقریر و تحریر راست نیاید زمانیکه لکنو بجایگیر او مقرر شد در سنه نهصد و هفتاد و شش ( ۹۷۶ ) باتفاق سید اصغر بدائی و قاضی مبارک گویاموی ملازمت شیخ را دریانت چنان دید که در اول ملاقات با هر کس کلمه منامب حال او بر زبان گذرانیدی و بغیر از حمدله و صلوة یا سبحله و هلمه یا تعوذ و بسمله و حوقله یا آیتی از کلام مجید یا حدیث یا سخنان مشایخ کبار مشغول بحرفی دیگر نگشتی و هر لحظه متوجه بجانب چپ شده چنان مینمود که گویا بعد از افن و رخصت از حضرت جامعه سخن میکند و مجاز از جانبی<sup>(۳)</sup> و هنگام مصافحه بسید مشار الیه درود فرمود و با قاضی احمد سبحان الله و بفقیر بسم الله هدبرین قیاس با هر کس چیزمی گفت مقارن این حال پیش از آنکه تکلمی فرماید طالب علمی مغلوکی ابتری آمده دریانت او را اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفته ملاقات دادند و دو تقسیر آیه - کل شیئی هالک الا وجهه - شروع نموده مخاطب شیخ عبد الرزاق را ساختند او همین آری ربلی میگفت و گاه گاهی بطریق تلمیح

اشارت بچیزی می برد و هیچکس دیگر را از دهشت و هیدیت  
 یاری دم زدن نبود و فقیر خود معصوم مطلق شده و تقصیرات خود را  
 در نظر آورده می ترسید که مبادا احوال مکشوف ایشان شده باشد  
 و جوهر این کس را بصحرائی ظهور آدرند و در کمین برخاستن از  
 مجلس بود درین همین آن طالب علم پرسید که چرا نتواند بود که  
 ضمیر و جبهه عاید بشی باشد چنانکه اهل معرفت گفته اند بمجرد  
 استماع این سخن بر آهفتند و بشرک مبارک ایشان سرخ و زرد  
 شده فرمودند که نه در اول دیدن این شیطان نمود گفته بودم و همان  
 طور حقیقت شیطنت او ظاهر شد چون دانستند که مقصود او  
 چیست بارها - لا حول و لا قوة الا بالله - گفتند و این بیت قصیده  
 برده خواندند که

\* شعر

يا لائمى في هوى العذريِّ معذرةً \* مني اليك ولو انصفت لم تلم  
 جذبهٔ شيخ غالب شده فرمودند که او را از مجلس بر آورند و بعد  
 ازان طلبیده استماله دادند و حضار را از مشاهدهٔ این حال عبرتی  
 عظیم روی نمود و آنشب در خانقاه بر من بدشوارچی تمام گذشته  
 انتظار صبح برای نواز می بردم و نماز بامداد در اول صبح صادق  
 زمانیکه بنی چراغ روی یکدیگر در نظر نمی آمدند بلکه گمان شب  
 داشتم در ملازمت گذارده شد و وقت طلوع آفتاب از حجرة برآمده  
 بر در مسجد ایستاده بمیان شیخ محمد امر باحضار ما حاضر بجهة  
 ما می گس فرمودند و من هر زمان بومیلهٔ میدان شیخ محمد جهة  
 گرفتن رخصت مضطرب بودم و حضرت شیخ مصحف در یکدست  
 و نمک در دست دیگر بتقریبی تفسیر آیه کریمه - و اعدوا لهم

مَا امْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَ مِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ - آیه می فرمودند و در  
 باب رخصت فقیر اغماض می نمودند و بتقریبی حسین خان را  
 که آن زمان در پرگنه امولی بود بخواهش تمام یاد نموده گفتند  
 که او توتۀ منست و بمقتضای جود ذاتی که بهر کس از امیر و فقیر  
 چیزی از زر نقد یا نمک یا غیر آن می بخشیدند بفقیر یک تنگه  
 لطف فرمودند و از جمله خوارقی که در آن سفر از ایشان دید آن  
 بود که در راه انبیهی وقت رفتن ما سه کس بملازمت شیخ شخصی  
 را بصورت گدایان بتهمت دزدی و راهزنی گرفته جامهای ادرا  
 کشیده بودند و بذوعی خلاصی یافته همان جماعت گدائی در  
 ملازمت حضرت شیخ آمد و هر چند الحاح و زاری مینمود هیچ بار  
 ندادند حاضران را از بسکه شیوه بذل از ایشان مشاهده کرده بودند  
 عجب می آمد بیگداری باعراض فرمودند که این دزد را به بینید که  
 هم راه میدزند و هم گدائی میکنند و از مجلس رانندند و باعث حیرت  
 مردم شد چون نیک نگاه کردیم شناختیم که همان شخص بود که  
 مستحفظان راه بار متعرض شده بودند و مثل این واقعه دیگر همان  
 روز روی داد که ذکر آن طولی تمام دارد و در سلخ رمضان سنه  
 مذکوره شبی همراه حسین خان از پرگنه بایلغار روانه انبیهی  
 شدیم و همگی سعی این بود که نماز بامداد در ملازمت شیخ  
 گزارده شود و صبح دمیده بود که از سه کوره راه اسپان را پاشنه  
 کردیم و افسوس فوت جماعت داشتیم و نزدیک طلوع در انبیهی  
 بمسجد شیخ رسیدیم همان زمان حضرت شیخ از خانه برآمده  
 بتجربۀ نماز پیوستند و فارغ شدند و گمان این بود که وقت نماز

باشد و بآن شرف مشرف شدیم و این امر برخلاف عادت بود چه همیشه نماز بامداد را وقتی میگذاردند که در طلوع صبح صادق گمان داشتیم اتفاقاً در آخر همان روز در مسجد بیان تصوف میکردند و بیعتی چند از خواجه حافظ خواندند درین میان یکی از اصحاب حسین خان مرحوم پرهید که خواجه حافظ مرید که باشد فرمودند مرید خواجه نقشبند قدس الله روحه - و شخصی بتقریب پرسید که گوشت اسب بمذهب امام اعظم چون باشد فرمودند که امام اعظم خود گوشت اسب را خورده اند - و چون باین بیعت رسیدند که

• بیت •

صوفیان در رمی دو عید کنند \* عنکبوتان مگس قدید کنند  
 من هم از جهة اعتماد بر اخلاص خود که داشتم خالی ذهن پرسیدم که مراد از دو عید چه باشد این سوال موافق مزاج نیفتاد برآشفند و فرمودند که این سخن را بایزید و جنید پرسد شبلی و منصور پرسد تو کجا و این پرسیدن از کجا و درین وادی افتاده سخنان بسیار بتقریب گفتند و من از خجالت سر پائین انداختم و نام بودم و حسین خان انگشت حیرت بدنجان گرفته هر زمان بجانب من میدید و بارانش همه متعیر ماندند ناگاه بطالع من غلغله هلال عید برخاست به تهنیت و مصافحه مشغول شدند و بهمین بهانه ملول برخاسته نماز شام در خیمه که پهلوئی مسجد در باغی بود رفتم و از زندگی میر شدم چون حضرت شیخ اندرون رفته پیشن مهمانان طعام کشیدند پرمیده اند که فلانی کجاست شیخ محمد خلف صدق ایشان جواب داده که او از من آن گستاخی

بتوانست در مسجد بود رفت و بجماعت هم حاضر نشد از پیش  
 خود طعام و حلوا به تبرک فرستادند و فی الجمله تعلیمی روی  
 نمود و امید واری عفو شد بصحرهنگاه حسین خان بجهت اقامت  
 عید بلکنو رفت و من تنها در انبیتهی ماندم حضرت شیخ نماز  
 عید را در مسجد گذاردند و بعد از فراغ بدرس کتاب عوارف پرداختند  
 درین اثنا شیخ مسجد بشفاعت برخاسته استعفا می تقصیر فقیر نمود  
 مرا طلبداشتند و از درس بازمانده بتوجه تمام التفاتها فرمودند و  
 چون با چشمی پر آب سر بر قدم ایشان نهادم در کنار گرفته فرمودند  
 که مرا در دل کینه و عداوتی باکس نیست هرچه میگویم از برای  
 نصیحت و ارشاد عباد امت و چون رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 هر کرا دشنام میدهم نتیجتاً تحمیل میدهد و اگر بر کسی لعنت هم  
 میفرستم کار رحمت میکند و کلاه صحبت از سر مبارک فرود آورده بمن  
 بخشیدند و در حجره که در دهلیز بود تنها بردند و فرمودند بحضور  
 من وضو ساز و دو رکعت نماز بگذار بحالتی عجب گذاردم فرمودند  
 که مردم مرا میگویند که بطالپان تلقین نمیکند من چه تلقین  
 کنم تلقین و ارشاد من همین است که لعان ذاکر و قلب شاکر -  
 و چون بحرمواج زخار در تموج در آمدند و بر زبان راندند که ماند  
 و بود تلقین و طالبان و مالکان بص سمت و دران حال برخلاف روش  
 شیخ در درویش هندی از بیرون در نغمه سرور هندی باوازی  
 هزین خراشیده میکردند و حال بر من از تاثیر آن وقت متغیر شد  
 باین تقریب فرمودند که صحابه کبار رضی الله عنهم چون اعراب  
 نو مسلم را میدیدند که بشنیدن قرآن مجید وقت بسیار میکردند

بر خود امروص میکردند و امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه میفرمود که کفا نعم امثالکم ثم قصت قلوبنا - ای تمکنت و استغرت قلوبنا بحيث صارت کالهجار فی عدم التلویین - فقره چند خواندند که اصلاً آشنای گوش نبود و این دعا را اجازت فرمودند تا همیشه میخوانده باشم - که اللهم انی اعوذ بک من الصمم و البکم و الجنون و الجذام و البرص - و چون رخصت گرفته بلکهند آمده چند روزی در آنجا رحل اقامت انداختم گاهی نمک که اکثر اوقات در مجالس در دست گرفته آنرا می لیسیدند و این حدیث می خواندند که الملح دواء لسبعین داء الا الصام - و گاهی برنج خاص<sup>(۴)</sup> و گاهی کوزه سفالین و غیر آن بفقیر میفرستادند و برادر خرد مرا که شیخ محمد مرحوم باشد در زمره اهل ارادت و بیعت در آوردند او در اندک مدت همین توجه حضرت شیخ ملکی ملکات و ریاضت پیشه گردیده و اکثر اوقات روزه طی نگاه میداشت و بتلاوت قرآن مجید و اذکار و دعوات و نوافل صرف اوقات میگذراند چنانکه یکساعت از عمر گرامی او ضایع نمی شد و چون من ببطالت نمیگذشت

\* فرد \*

در حق گلاب و گل حکم ازلی این بود

کین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد

و در همان ایام از عالم رحلت گزید و یقین است که ایمان به سلامت برده معتکف روزه رضوان شده باشد من شریف حضرتش از



هشتاد و پنج روز گذشته در آن سن و سال هم تواله و تامل ازو میشد  
و رحلت او ازین رباط فنا در سنه ( ۹۷۹ ) نهصد و هفتاد و نه بود .

### شیخ بهیمن

کاکری که قصیده ایست از توابع لکهدو اعلم العلمایی روزگار و  
متورع و متشروع و در تقوی امام اعظم ثانی بود سالها بدرس و  
افاده خلائق اشتغال داشت حافظ کلام مجید به هفت تراءت بود و شاطبی  
را درس میدفرمود و خلافت از میر سید ابراهیم ایرجی قدس الله  
روحه داشت که اعلم العلمایی روزگار خود بود و هرگز سخن تصوف  
در مجلس نمیدگفت مگر در خلوت با مکرمان راز- و سخن ویست  
که اگر نکتة توحید بر علانیه گویند رجعت برگزینند یا بر اهل عالم  
کند هرود نشیندی و بظاهر منع فرمودی اولاد و احفاد بسیار  
صاحب کمال دارد که همه بحایة صلاح و تقوی و دانش و علم و فضایل  
آراسته بودند جامع این منتخب در صحبت محمد حسین خان مرحوم  
در لکنو بملازمت آن بزرگوار مشرف شد ماه مبارک رمضان بود که  
شخصی کتابی از علم منطق آورد تا سبق فرماید فرمود کتابی  
از علوم دینی باید خواند وفات شیخ در سنه نهصد و هشتاد و یک  
( ۹۸۱ ) بود .

### شیخ سعدی

نیز از مشایخ عظام امت خلافت از پدر بزرگوار خویش شیخ  
محمد روح الله زده داشت و شیخ محمد شرحی فارسی بر شاطبی  
فرخته قریب بهفتاد جزو و خلف مدتش شیخ سعدی صاحب

و بعد و حالت قوی بود و ظاهر و باطن مصفا داشت و دایم مابسط  
و مفرح بودی و خوش وقت و آزاد زیستی بیکی از احباب در رتبه  
هنگام وداع نوشته بود

• فرد •

دیدم سعدی و دل همراه تست • تاله پنداری که تنها میروی  
و فانش در سنه (۱۰۰۲) ائدی و الف بود •

### صید تاج الدین

از خلفای شیخ محمد غوث است صاحب دعوت احمدی بود و  
در ریاضت و فقر و توکل شانی داشت و صاحب بذل و ایثار بود  
در لکنو آمده بود و خیلی از مردم شرف صحبت او دریافته رتبه  
ارشاد یافتند و همانجا درگذشت •

### شیخ محمد قلندر لکنوی

اوایل حال در زمان سلطان ابراهیم لودی بسپاهگری اشتغال  
داشت در وقت فتح بابر پادشاه هند را ترک آن وادی نموده شیوه  
فقر و نامرادی گزید و بشیخ بهلول ارادت آورده بعبادت و ریاضت  
قیام نمود و دعوت چند احمی از اعمام الله از پیر تلقین یافت و  
در باغی که اکثر نهالهای آنرا خود نشانده بود عزلت اختیار نموده  
در خروج و دخول در خانهای مردم بر روی خویش بسته بود و  
میگفتند که می سال بیدار است که غذای او از شیر صرفست و  
بجویبات و اطعمه دیگر گرمی ندارد روزی محمد حسین خان بدیدن او  
رفت و فقیر نیز همراه بودم گریه بنزدیک شیخ آمده فریادی هرگز  
نمیگردد گفتی این گریه فریاد داری که هم اوقات خود و هم صاحبان

منزل بغارت برودید که بمالا یعنی صرف کردید و در حضور دل  
تفرقه انداختید \*

## شیخ نظام نرنولی

نرنول از بلاد مشهور هندوستان است اگرچه مرید شیخ  
خانوصحت از ماهله چشتیه که در قلعه گوالیار توطن داشته اما  
اظهار کثرت استفاضه و تربیت و خلافت از برادر بزرگ خویش  
شیخ اسمعیل نام میکرد او صوفی صاحب قوت و غالب شوق و مظهر  
بسط و بر احوال اهل عزلت و اصحاب خانقاه بغایت مطلع و  
صاحب تصرف بود فقیر از ثقه و از مریدان شیخ شنیده ام که از  
درویشان خانقاه در شبهای خسوف بخوردن روغن مالکنگنی ( )  
دوائی است در هند مشهور و در تعریف و توصیف آن رسایل نوشته  
اند و چیزی از خواص آن مشاهده جامع اوراق نیز گشته ( امر  
میفرمود و بتاثیر آن بر ایشان احوال آخرت مکشوف میشد و بر  
سایر امور غریبه نقل میکرد و الله اعلم و قریب بچهل سال بر مصنف  
ارشان استقرار داشت و از ابتدای ایام جوانی تا آخر عمر کم سال  
بود که پیداده بزیارت حضرت قطب عالم خواجه قطب الدین بختیار  
اوشی قدس الله سره در دهلی بجدبه و معرفت و شورش تمام  
نمی رسید و در آخر حال بجهت کبر سن و بعضی موانع دیگر ایام  
عرس حضرت خواجه را در نرنول میگذرانید و در ترک تعظیم اقتدا  
به پیر خود میکرد و درین بی تکلفی و بی تعینی فقر و اغنیاء  
نسبت باو برابر بودند و همچنین در مرید گرفتن - و فقیر ایشانرا در

از دهام عام دیک و شرف مکالمه و محاوره در نیافت و فاش  
در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت امت و آه نظام تاریخ یافتند \*

## شیخ الهدیه خیر آبادی

از علمای متبحر بود در ابتدای احوال سالها بدرس و افاده  
گذرانید و ارادت و خط ارشاد از شیخ صفی خلیفه شیخ سعید داشت و  
در اوایل عهد آنقدر مشغولی بعلم ظاهری نموده که بسیار دانشمندان  
صاحب کمال از او اند آخر الامر بالکل رجوع بطریقه صوفیه  
نمود سلسله فقر و بروش توکل و تجرید و نثار و ایثار برپا میداشت  
فوق سماع و حالت وجد غالب در حکم درود و طیفه او شده بود و  
ترک نمییافت و قدم از ایواب مخلوق بتخصیص اهل دنیا و عیاشیت  
و جاه کوتاه گردانیده باین تقرب هرگز احتیاجی ضیافت کسی هم  
قبول نکردی و همه اولاد و اهلکاد و توابع او در تحمل فقر و فاقه  
و بدت توفیق عادت او دریافته بودند ازان جمله خلف صدقش  
ابوالفتح<sup>(۲)</sup> که صاحب سجاده و از فحول علمای وقت است و در اطوار  
عربی و باطنی تبعیت پدر بزرگوار خود بر وجه اتم و اکمل میکند  
و در اکثر علوم تصانیف معتبر بسیار دارد و هرگز سالی از پیش  
شیخ محروم نگذاشته روزی محمد حسین خان از شیخ پرسید که  
که حال مسعود که عوام هند از او می پرستند چه طور کسی بود  
فرمود افغانی بود که شهید شده است او در آخر حال بحسب طلب

در فتح پور آمده خلیفه زمان را دید و چون شنیدند که او زمانی که کس بطلب او رفت از خانقاه پیاده در بیرون حیرت میکرد و از همانجا مقید بهیچ چیز نشده قدم در راه نهاد تا خادمان امباب مفر و صحفه را از عقب رسانیدند ازینمعنی بسیار خوش حال شدند و زمانیکه چیزی از او پرسیدند باشارت گفت که من بلند میشوم پاره زر دادند و فرمان مدد معاش نیز حکم فرمودند و در ساعت رخصت نمودند وفات شیخ در سنه ( ۹۹۳ ) نهصد و نود و سه بود رحمه الله علیه \*

## شیخ داود جهنی و آل قدس الله روحه

جهنی قصبه ایست از توابع لهور آبای کرامش اولاً از ولایت عرب در سیت پور از نواحی ملتان رسیده اند و تولد حضرت او در آنجا شده و والد ماجد او قبل از ولادتش و والده اش بعد از آن باندک زمانی بعالم بقا خرامیده او چون در یتیم مانده در حجر تربیت برادر بزرگ خویش میان رحمت الله پرورش یافته و چون تکلیف سبق قرائت قرآن میکردند گاه گاهی قطره اشک بر صحفه رخسار مبارک او می ریخت و میفرمود که مرا درین وادی مرتجعانیدم و بخدای تعالی وا گذارید ازان زمان دانستند که او را احتیاج بهیچ محصلی نیست \*

بتعلیم آداب او را چه حاجت \* که او خود ز آغاز آمد مودب میگویند که یکی از شاهزادگان کونین امام حسن یا امام حسین رضی الله عنهما لاعلی التعین آیتی چند از فائحه در خواب

بآنحضرت آموخته اند و گاه گاهی که بوسه تشییذ خاطر بتماشا بآزای  
 خردسالان میرفت و اله و حیوان مانده در ایشان نگاه از دور  
 میکرد و میگفت که روی‌ها ایشان را خراشیده و بدنهایم خون آلود  
 و پوست کنده می بینم و بعضی چنان بنظر در می آیند که گویا  
 سر ندارند و چون بصورت زمین و صنوف سخن از آنجا بقصبة متکبره  
 و از آنجا بلاهور آمده اند پیش مولانا اسمعیل آنچه که در ملازمت  
 حضرت مخدومی مولوی عارف جامی قدس الله سره تلمذ نموده  
 بود سبق بنیاد کرده در هنگام صغرسن شرح اصفهانی را بطوری  
 بااستحقاق میخواندند که در جودت قریحه و صفای ذهن ایشان طلبه  
 خوب از مردم ولایت که شرکت در آن کتاب داشتند حیران میماندند  
 و آخوند میگفت که یاران چنانچه ما در زمان خود بدیدار حضرت  
 مخدومی در هری استبشار می نمودیم و مباحثات میکردیم همچنان  
 این جوان هم عنقریب است که بمرتبه میرسد که خلائق نظار  
 او را به تین و تبرک خواهند کرد و از نواید انقاس شریفه او  
 استفاده و استفادہ خواهند کرد عاقبت همان طور مظهر مصدر  
 طوبی لمن رأی او رأی من رأی الی آخره - گردید • فرد •  
 نگار من که بمکتب نرفت و خط نوشت • بعمزه مسئله آموز صد مدرس شد  
 و بمرتبه علامی رسیده مدشر به بشارت شریفه - *يَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاكَ*  
*خَلِيفَةً* - شد و همدران ائنا که بریاضات شاقه صعب مشغولی داشت  
 جذبۀ از جذبات الهی که - ( † ) یوازی عمل الثقلین - است

در پانزده روحانیت حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنده  
 در همه احوال بطریق او بسته آمد و معارف و مراقب بود  
 او را پیوسته در نظر میداشت و اموال خود را عیناً اجوبه می شنید  
 تا آنکه برورش محبوبان مجذوب و مجذوبان محبوب او را کشان کشان  
 پیارگاه ولایت و هدایت و تکمیل و مخدع قرب و حجله کبریا و  
 نشیمن قدس رب جلیل بردند و در ایام جذبہ سرو پا برهنه در  
 صحرائی نواحی دیبالپور که مسکن سباع و وحوش و طيور بود بجائید  
 حالا بشیر گده مومومست میگشت \* ع \*

ما عاشق سرگشته صحرائی دمشقیم

و گاه گاهی که بطواف مزار متبرک حضرت مخدوم عالم  
 گنجشکر قدس الله سره میرفت آنجا اشارتها می یافت و  
 بشارتها می شنید و مکالماتی و محاوراتی میرفت که تفصیل  
 آن را این عجاله بر نمی تابد و در کتاب نعمات داری ( که زبده  
 الاولیا و نتیجة الاصغیا شیخ ابو المعالی ولد شیخ رحمت الله مذکور  
 که یک تاریخ ولادت با سعادتش - از - گدای شیخ داود - دیگری -  
 از - ابو المعالی حق پرست - مفهوم میشود حالا جا نشین حضرت  
 میان شیخ داود قدس الله روحه است) بتفصیل ممتد است و چون  
 مدت بدست مال کم و پیش در جذبہ و سیر صحاری و براری  
 گذشت ملهم بوجوه بجالب سیر و سلوک و ارشاد خلیق میشد و  
 چون پیری و مرشدی ظاهری نداشت در حمل بار اسانت توقف  
 مینمود تا آنکه از روحانیت حضرت غوث اعظم ملقن و مامور بآن  
 معنی شد که بجهت نگاهداشت منسله دست (نابت به مخدوم شیخ

حامد قادری قدس الله سره که فرزند شیخ عبد القادر ثانی و پدر  
 شیخ عبد القادر که بتاریخ تحریر در آنچه قایم مقام والد ماجد  
 است ( بندهد و مخدوم مرحوم رحمه الله چون پیش ازان بارها  
 استمداد نموده و در هر مهمی مشکل توجه باین سرید سراد  
 آورده التماس فائحه میکرد در نوشتن شجره طیبه و دادن رخصت  
 تکمیل تعطیل می فرمود تا آنکه روزی خود بقصبه ستگره که چند  
 گاهی مخدوم رحمه الله رحل اقامت در آنجا انداخته بود رفته بحکم  
 غلبه جنبه فرمود که اینک غوث اعظم رضی الله عنه حاضر و اشارت  
 میدفرماید که سجاده و عصا و شجره خلافت و امپ و صحفه و سایر  
 لوازم مشیخت و مقتدائی بمن حواله فرماید چون مخدوم قدس  
 الله سره بران واقعه ملهم شد و علم بعین الیقین پیوست همه  
 ردایع الهی را بمطرب طالب نمای خویش سپرد و از میر  
 عروجی بهیر رجوعی باز آمده در معموره جدیده شیرگده نزد یک  
 بجهنی بساط اقامت گمترده و در محط جای ملتان و پتن میان  
 دو سلسله علیّه مهروردیه و چشتیه و سلسله قادریه علیهم من الله  
 التحیه را رواج داد و کار بقوت ربانی و نسبت حقانی ( † ) از پیش  
 چنان برد که غلغلّه آن تا وقت نفع صور فرو نشیند و زمانیکه ملا  
 عبد الله سلطان پوری مشهور بمخدوم الملک کمر جد و اجتهاد در  
 امتیصال اهل الله بصمت باعث قتل چندی از ایشان گردید از  
 گوالیار فرمان طلب اسلم شاه افغان مور باحضر حضرت میان نیز



فرستاد تا جریده با یک دو خادم روان شده اند و در بیرون گوالدار  
مخدوم را بدعظم و احترام تمام ملاقات نموده در جائی فرود آمده  
و نشسته صحبت خوب بر آمده و ساعیان مفسد مخالف بمجرد  
دیدن این صحبت بهر گوشه فرار نموده اند چنانچه بعد از تفحص  
هم پیدا نشدند و مخدوم الملک گفته که ازین روی دروغ نیاید  
بعد از حرف و حکایت پرمیخته اند که تقریب طلب فقرا منقطع  
چه بود مخدوم الملک گفته که سریدان شما را شنیدم که در وقت  
ذکر گفتن یاد او یاداری میگویند جواب داده اند که مگر اشتباه  
در استماع رفته باشد و الا این جماعه ظاهرا یا درود یا ودود میگفته  
باشند باین تقریب یک روز با مخدوم الملک یایک شب ( + ) بوده  
کلمه چند از مواعظ و نصایح بلند و معارف و حقایق ارجمند  
فرموده اند او متأثر شده از همانجا ایشان را باعزاز باز گردانیده  
گاهی که در مجلس شریف ایشان ذکر و زرع و تقوی میان  
حسام الدین طلبنده رحمه الله ( که شمه از جلال اوصاف او در  
نجات الرشید مذکور شده ) میفرمودند حیف که میان از شوق  
و صحبت ذاتی حق تعالی بازمانده عقید باخلاق گشت \* ع \*

حفظت شیئا و غابت عنک اشیاء

\* ع \*

آخر بنگر که از که میمانی باز

و شان حضرت شیخ در بذل و ایثار چنان بود که در هر چند گاه

خواه در سالی یکبار خواه دوبار هر نقد و جنس که از فتوحات  
جمع میشد همه را بتاراج می دادند و خود و زوجه مطهره در  
حجرت که ممکن بود غیر از کوزه مغالین با خود و بوریای کهنه  
نگاه نمیداشتند و چون خزانه را پر می دیدند بار دیگر نیز همچندین  
یغما میفرمودند و باوجود این در ایام میلاد و عرس حضرت  
غوث اعظم رضی الله عنه صرف ما یحتاج الیه زوار از طبقات  
عوام و خواص الناس که قریب بصد هزار کس کم و بیش جمع  
میشدند همه از لنگر خانقاه بود و هنوز آن تصرف بحمد الله بحال  
خود است بلکه بمراتب ازان زیاده - بعضی ازان کلمات میمنت  
بمات که بر زبان الهام بیان و حقایق ترجمان میگذاشت اینست که  
بهم الله الدلیل الهادی فی ظلمات البحار و البوادی - انراین کلام  
قدیمه در سخاوت و مهالك دیده بکرات تجربه شده و دیگری \* ش

سبحان من فی ذاته افکارنا تحیر

سبحان من فی درکه ابصارنا تطیر ( † )

و امثال این ادعیه و تعبیهات و اذکار و فقرات بسیار است

مهر آنحضرت که خود یافته اند این بود

محمی داود عن اسم و رسم \* فان الفقر یمحو کما

چون جامع این اوراق در عهد بیروم خان که بهترین عهد

حکم عروسی داشت در آگه طالب علمی میکرد

و جلالت ایشان از بعضی درویشان شنیده بود از

( † ) در نسخها - تطمیر - مرقومست

صحبت و اعتقاد در زمین استعداد می کشت و غایبانه باین

هوس گرفتاری داشت

• ع •

آری آری گوش پیش از چشم عاشق می شود

و در همان ایام چند مرتبه قصد ملازمت آنحضرت نموده و تحریمه  
 طواف آن آستان ملائک مطاف بسته بجانب شیرگده روان شد و گاهی  
 والد مرحومی مغفوری مانع آمده از میان راه باز گردانیده آورد و  
 گاهی موانع دیگر روی میداد که باعث یاس ازان دولت میگردد  
 و مدت دوازده سال برین انتظار گذشت تا یکی از خادمان آن  
 درگاه شیخ کالو نام مجروح روی که وسیله سابقه معرفت غایبانه  
 مون بود هما آسا از غیب سایه برسوا بداون انداخته روزی  
 فقیر میگفت که حیف نیست که حضرت میان درعالم باشد و تو  
 دم مانی و یکمرتبه هم نه بینی ازین نفس گیر آتش درجان  
 من افتاد و حق تعالی در همان ایام مهدی انگیزخت که محمد  
 خان که مرار رابطه صحبت ملازمت با او بود بتعاقب ابراهیم حسین  
 نت و کوله بجانب پنجاب رفت و فقیر را استیجاب ادراک آن  
 ناگردید تا بطوریکه سابقه تحریر یافت از لاهور بشیرگده  
 در جمال آنحضرت مشاهده نمود که کدام صاحب حسن  
 توان داد و در زمان تبسم و تکلم نوری از ثنایای  
 بی تفاوت که ظلمت آباد دل ازان منور گشت و  
 گردید الحاصل سه چهار روز بهره از زندگانی  
 روزی بود که صد صد و پنجاه پنجاه هندو کم  
 خویش آمده در ملازمت آنحضرت بشرف

اسلام نمی پیوستند و تلقین نمیگرفتند و در دیوار و شجر و حجر آن  
 بنده طیبه را از غلغلۀ تسبیح و ذکر مملو پانیت و کلاه مبارک عنایت  
 کرده حکم فرمودند که از جانب من در اهل خود نایب باش که  
 روش من همین است و معجزی و روپاکی از اهل بیت طهارت  
 بمتعلقان و فرزندان فقیر فرستادند و چون عرض کردم که پدراهنی  
 اگر لطف شود نور علی نور است بعد از تامل فرمودند که آن هم  
 بوقت خواهد رسید و بعضی امرار نهانی و مقاصد و مطالب گفته  
 و شنیده در مدد تحصیل رخصت بودم درین میان آنحضرت بجهت  
 ضعف قوی صحفه سوار از مسجد قصد منزل کردند و پایه صحفه  
 عالی را بردوش گرفته چند قدم راه رفتم در آنحالت گریه بر مرثیه  
 زور آردن توقف نموده فرمودند که مرا بدشانید نهشته چند  
 سخن از معرفت و صحبت خدای تعالی مذکور ساختند که مرا  
 بر قلق افزود رزوی در وقت وداع بومیلۀ میان عبد الوهاب  
 خَلص اصحاب طوبی لهم و حسن مآب - بود عرض کردم که  
 مشایخ هند چنین است که وقت خروج سیدی نزدیک  
 اکثری از آن جماعه اتفاق بر یکی از سادات آن دیار که  
 بچند گاه آبا واجدان او بمسیر سلطنت دهلی و بداون  
 نموده در تهیه اسباب جهاد و امتداد اسلحه اند  
 ما موریم بدین امر از جانب حضرت غوث اعظم  
 بعضی از امرای سرحدی را نیز بخود متفق  
 فرمقامات و واقعات بشارتها یافته میخواهند که  
 بفعل آورند پرهیدند که آن سید بر چه وضع

فقیری منزومی و متشرعی منقطعی متوکلی مرتاضی امت که اکثر اوقات روزانه در مقابر میباشند و شبانه در حجره که دارند بعبادت و طاعت صرف میکنند اما قبیله دار همت و در فنون مپاهگری<sup>(۲)</sup> بیقرینه و بیعدیل و صاحب اخلاق حمیده و اطوار شایسته است فرمودند آنجماعه نا درویشند که این افترا بر حضرت غوث رضی الله عنه می بندند و راه آن بیچاره میزنند و آن بشارت و اشارات همه از تسویلات شیطانی است حضرت غوث رضی الله عنه باین چنین امور چون راضی باشد چه امر او همه اینست که خلق محبت دنیا را از دل زایل ساخته بصدق و اخلاص روی در محبت خدای تعالی آورند پیرامون آرزوها و هواها نگردند نه آنکه کسی طریقه عبادت و خدمت و سجاده را گذاشته باز در دام دنیا که دشمن خداست بند از جانب من بآن سید بگوئید که خدای تعالی ترا توفیق کند امت در آن دلی که داری کرامت فرماید اگر شائبه از دوستی انبی در دل تو باقی مانده باشد میباید که سعی در ازاله آن آنکه به تزویر و تلبیس آن جمع پریشان نادان مغرور شوی پس اگر طالب دنیا پادشاهی ( که نهایت مطلب است ) برسد و طالب آخرت هم بنعم مقیم جاودانی از حور اخروی پیوندد و طالب خدا بحسرت محرومی و لب خویش بمیرد هنوز آن حرمان وی هزار بار تمتع و کامرانی این دو فریق درن همت است

و باین تقریب چندان جواهر فواید نثار کردند که درهای اشک از دیده‌های حاضران برداشتن ریختن گرفت و آن مطلب فراموش گشته حالتی دیگر پیش آمد که شرح آن نتوان داد بآن درد و سوز وداع کرده فریادها زدم

• فرد •

دل باسید صدائی که مگر در تو زدم

نالها کرد درین کوه که فرهاد نکرد

و چون بتقریب فترات میرزایان الغبیگی چه در وقت رفتن فقیر و چه وقت باز گشتن راههای سابقین لاهور و شیرگنده مسدود بود من تنها بودم خادمی را بدرقه دادند تا مرا در لاهور بخدمت شیخ ابوالصالح مهزنگ که از عاظم خلفای آن حضرت بود برساند و ایشان به همراهی قافله بلشکر حسید خان که از طلبنده بلاهور آمده و از آنجا داعیه کانت و کوله داشت برسانند چون بلاهور رسیدم بمصحوب مردم حسین خان بی هندوستان روان شدم روزی در منزل سهران پور در بانگی نش داغ جدائی آنحضرت کباب بودم که مسافری پیراهنی قا بدست گرفته نزد من آورد که این را بگیر که از بد بزرگی بمن رسیده و پارچه خرج راه بمن بدهید بعد از حال پرسیده شد گفت زمانیکه میرزا ابراهیم حسید واقعه پیش آمد با جماعه از مپاهیان او حادثه زد عور و عربان در شیرگنده بملازمت حضرت پیر دست

کدام ما چیزی بخشیدند چون نوبت بمن رسید این پیراهن را  
از بدن مبارک فرود آورده مرحمت فرمودند و من پوشیدن آنرا  
گستاخی دانسته برای تحفه بردن بجائی پامانت نگاهداشته بودم  
حالا بشما میگذرانم آن هدیه غیبی و گنج باد آورد را به تیسر و  
تبرک ازو گرفتم

\* قطعه \*

نکبت پیراهنت آمد به من \* لذت جان یافتم زان رایحه  
خوانده بودم فاتحه وصل ترا \* شد قبول الحمد لله فاتحه  
ز آن سخن را که فرموده بودند یاد آورده از خوارق دانستم و حالا آن  
پیراهن یوسف را برابر جان نگاه میدارم و الحمد لله علی ذلک

\* شعر \*

ولما الفت الشوق نحو جنابه  
من المهدار جوان یكون الی اللحد

\* شعر \*

شوق تو در ضمیرم و مهر تو در دلم  
با شیر اندرون شد و با جان برون شود

بوال آن حضرت اینکه قطب زمان و صاحب کشف و  
بارق ظاهر و حجج باهرة بود و ریاضات شاقه کشیده و  
با نموده کسب علوم ظاهری در بدایت کرده و افاده  
کلب و گوشه نشین بوده و هرگز بخانه اهل دنیا نرفته  
بطلب از شیرگده بگوالیار نزد اسلم شاه - و هرچند  
توجه بجانب پتن شهباز خان را بطلب شیخ  
زند عذر فرمود که دعای ما غائبانه محسوس است

و از صحبت دنیا داران بغایت مجتنب بوده و الفجر فخری را شعار  
خود ساخته دایم ایثار کردی و طالبان را ارشاد فرمودی و هر کس را  
که بخت مساعدت نموده بخدمت شیخ رسانیدی از انعام نفیسه  
آن برکت زمان و قبله جهانیان فیضی بار رسیدی در سنه نهصد و  
هشتاد و دو (۹۸۲) خیمه در سراپرده جلال و بارگاه وصال ایزد متعال  
عز شانه زد و یا شیخ داود ولی تاریخ یافتند رحمه الله رحمةً و امةً  
و حشرنا منه فی الساعه الجامعه \*

### ( ۲۱ ) شیخ ابن امره

سالم مجذوب بود و دقیقه از دقائق شریعت مطهره باوجه  
آن حالت از وفوت نشدی و خوارق بسیار ازو نقل میکنند بی تکلف  
زیستی و مرید گرفتی زمانیکه فقیر از ملازمت حضرت میان شیخ  
داود قدس الله سره العزیز از پنجاب باز گشته براه امره متوجه  
بداون بود در ملازمت سید مشار الیه رفت آیتی از کلام مجید  
خوانده و خطاب لاعلی الذعین کرده و گاهی بجانب من التذات  
نموده اشارات در باب فضیلت جزا و اجر صابران میفرمود و کریمه  
و الباقیات الصالحات - آلیه بر زبان راند بعد ازان ظاهر شد که آن  
تلمیحی بود بوقوع مصیبتی که مرا روی داد مجمل اینکه صبیغه  
داشتم که دل مرا بآن خیلی تعلق بود و درین مفر بودم او در  
بداون از عالم پرفروغ در گذشته بود غالباً آن مقدمات تسلی بخش



بجبهه خاطر من بوده باشد و الله اعلم - وفاتش در سنه نهصد و هشتاد و هفت ( ۹۸۷ ) روی نمود •

### خواجه عبد الشهید

خلف رشید خواجکا خواجه است که خلف صدق حضرت خواجه احرار است قدس الله ارواحهم وقتی که خواجه عبد الشهید متولد شده او را بخدومت خواجه احرار برده اند حضرت خواجه احرار او را در کنار گرفته فرموده اند که مرد آگاه خواهد شد خدمت خواجه صاحب کمال ظاهری و باطنی بود ریاضات شاقه کشیده در مجاهدات بسیار کرده مجموعه کمالات انسانی بود و خلائق از انفاس نفیسه آن قدوس ارباب صلاحیت کسب فیض نموده هدایت می یافتند در طریقه سلوک قدم بر قدم حضرت خواجه احرار قدس الله نوره داشت از سمرقند بهند آمده هر ده سال درینجا بود و در سنه نهصد و هشتاد و دو ( ۹۸۲ ) میفرمود که وقت رحلت ما نزدیک رسیده و ما می ایم بآنکه مشتی استخوان خود را در حمرقند بگور خانه آبای خود رسانیم و متوجه سمرقند شد و چون بکابل رسیده در همان ایام میرزا شاه رخ اهل کابل را اسیر کرد؛ متوجه بدخشان بود بوسیله شفاعت خواجه قریب ده هزار آدمی از قید ارباب ظلم و طغیان نجات یافتند و چون بسمرقند تشریف برده اند بعد از دو سه روز جهان فانی را پندرو کرده در جوار آبای بزرگوار خویش مدفون شد رتبه خواجه ازان عالی تر است که خوزق و کرامات ازان خلاصه کمالات ذکر کرده